

با طراحی عکس نوشته از ایات و متن های پر کرده

هر برنامه، سعی می کنیم به تجویی قانون جرمان  
را درباره کج حضور و آموزش هایی که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.



کہ تو آن ہوئی و باقی ہو شپوش  
خوبیش را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا

عکس نوشته  
ایمیات و نکات  
انتخابی

برنامه ۹۰۵ گنج حضور

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

**خوابم ببستهای بگشای قمر نقاب  
تا سجده‌های شکر کند پیش آفتاب**

خواب بستن: شورانیدن و بازداشتن کسی از خواب

**دامانِ تو کرفتم و دستم بتافتنی  
هین دست در کشیدم روی از وفا متاب**

تافتن: برگرداندن

**مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



بانگ زدم نیم‌شبان کیست در این خانه دل؟

گفت: منم کز رخ تو، شد مه و خورشید خجل

گفت: که این خانه دل، پُر همه نقش است چرا؟

گفتم: این عکس تو است، ای رُخ تو رَشِک چِگل

گفت: که این نقش دگر چیست پر از خون جگر؟

گفتم: این نقش من خسته دل و پای به گل

هر کی در آید که منم، بر سِر شاخص بزنم

کین حرم عشق بُود، ای حَیوان، نیست اِغل

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۳۵

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۰۵



# گفتی: مکن شتاب که آن هست فعل دیو دیو او بُود که مِنکند سوی تو شتاب

اشاره به حدیث: التائی مِنَ اللهِ والعجلة  
مِنَ الشیطان: درنگ از خداوند و شتاب از  
شیطان است.

حدیث:

التائی مِنَ اللهِ والعجلة مِنَ الشیطان  
«درنگ از خداوند و شتاب از شیطان است.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گنج حضور، پرویز شعبانی، برنامه ۹۰۵



یارب کنم، بیشم بر درگه نیاز

چندین هزار یارب، مشتاق آن جواب

مولوی، دیوان شمسن، غزل شماره ۳۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

ناز کردن خوش تر آید از شِکر

لیک، که خایش، که دارد صد خطر



مولوی، مثنوی،  
دفتر پنجم،  
بیت ۵۴۴

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۰۵

نامیدی گا به پیش او نمید  
ب

تاز درد لی دوا سروان جمید  
ب

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

کنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۹۰۵



# از خاک بیشتر دل و جان‌های آتشین مُستسقیانه کوزه گرفته که آب آب

بیشتر: به کنایه بسیار و بیش از شمار

مستسقیانه: چون تشنگان

## بر خاک رحم کن که از این چار عنصر او بی دست و پاتر آمد در سیر و انقلاب

انقلاب: تحول، تبدیل

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



وقتی که او سبک شود، آن باد، پایِ اوست  
لنگانه برجهد دو سه گامی پی سحاب

لنگانه: مجازاً آنکه به زحمت و کوشش بسیار راه رود.

سحاب: ابر

تا خنده گیرد از تکِ آن لنگ برق را  
و اندر شفاعت آید آن رعدِ خوش خطاب  
تک: دویدن

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گنج حضور،  
پرویز شهر بازی،  
برنامه ۹۰۵

بَا ساقِيَانِ ابْرِيكَوَى دَكَهُ: بَرْ جَهِيد

کَرْ تَشْنَگَانِ خَاکَ بِجَوْشِيدَ اضْطَرَاب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۵۸

گنج حضور، پرویز شهریاری،  
برنامه ۹۰۵



# جز خُضوع و بندگی و اضطرار اندرین حضرت ندارد اعتبار

اضطرار: ناچاری؛ ناگریزی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

گنج حضور، پرویز شهباذی، برنامه ۹۰۵

گیرم که من نگویم، آخر نمی‌رسد  
اندر مشامِ رحمت بوی دل کباب؟

پس ساقیانِ ابر همان دم روان شوند  
با جَرَه و قِنینه و با مَشِک پرشراب

جَرَه: سبو

قِنینه: صُراحی، ظرف مخصوص شراب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



خاموش و در خراب همی جوی گنج عشق

کاین گنج در بهار بروید از خراب

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

آفتتابی در یکی ذرّه نهان

ناگهان آن ذرّه بگشاید دهان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

هر کسی در عجب و عجب من اینست

کاونگنجد به میان، چون به میان می‌آید؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۸۰۶

گنج حضور، پرویز شهریاری،

برنامه ۹۰۵

لِفْظِ جَبْرٍمِ، عُشْقَ را بِصَبْرٍ كَرَد  
وَأَنْكَهُ عَاشْقَ نَيِّسَتِ، حَبِّسَ جَبْرَ كَرَد

این، مَعِيَّتِ با حَقِّ اَسْتَ وَجَبْرِ نَيِّسَتِ  
این تَجْلِيِّ مَهِ اَسْتَ، اَيْنَ اَبْرِ نَيِّسَتِ

مَعِيَّتِ: همراه بودن، همراهی. خدا با  
شمامست هر کجا که باشید. مولوی، مثنوی، دفتر اول، آبیات ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴  
تجلی: تابش، روشنی

«... وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ...»

«... وَهُرْ جَا كَهْ باشید همراه شمامست...»

قرآن کریم، سوره حديد(۵۷)، آیه ۴

ترک کن این جبر را که بس تُهیست

تا بدانی سِر سِر جبر چیست

ترک کن این جبر جمع مَنْبَلان  
تا خبر یابی از آن جبر چو جان

مَنْبَل: تنبل، کاهل، بیکار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ایيات ۳۱۸۷ - ۳۱۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۵

زانکه شاکر را، زیادت وعده است  
آنچنانکه قُرب، مُزدِ سجده است

گفت: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ يَزْدَانِ ما  
قُربِ جان شد سجده أَبْدَانِ ما

«حق تعالیٰ به ما فرمود: سجده کن و  
نزدیک شو. سجده ای که توسط جسم  
های ما صورت می‌گیرد موجب تقرّب  
روح ما به خدا می‌شود.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۰-۱۱

گنج حضور، پرویز شهر بازی،  
برنامه ۹۰۵

گر زیادت می شود، زین رُو بُود  
نه از برایِ بُوش و های و هو بُود

بُوش: خودنمایی، کَرْوَفَرْ

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۲

پاره دوزی می کنی اندر دکان  
زیر این دُکان تو، مدفون دو کان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



# هست این دکان کرایی، زود باش تیشه بستان و تکش را می‌تراش

تک: ته، قعر، عمق

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر

او همین داند که گیرد پایِ جَبر

کاهلی: تنبی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری اش، در گور کرد

رنجور: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۰۶۸\_۱۰۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

فَعِلْ تُوستِ اینِ غُصّه‌هایِ دَمْ بَهْ دَمْ  
اَيْنِ بُودْ مَعْنَیٌ قَدْ جَفَ الْقَلْمَ

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

زآنکه بی شُکری بُود شُوم و شَنار  
می بَرد بی شُکر را در قَعِرِ نار

شَنار: ننگ و عار، شوم و زشت

قَعِرِ نار: ژرفای آتش

گَر توْكُل می کُنی، در کار گُن  
کِشت کن، پس تکیه بر جَبَار گُن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ایات ۹۴۶\_۹۴۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

ای عشق که کردستی تو زیر و زبر خوابم  
تاغرقه شلم است از تو در خونِ جگر خوابم

از کان شکر جستن، اند رشب آبستن  
بگداخت در اندیشه مانند شکر، خوابم



مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۴۴۴

گنج حضور  
پرویز شهریاری  
برنامه ۹۰۵



# بِلَطْفِ وَصَالِ اوْ گَشْتَمْ چُوْ هَلَالِ اوْ تا شَبْ نَبَرَدْ هَرَگَزْ در دَوْرِ قَمَرِ خَوَابِمْ

گنج حضور  
پرویز شهبازی  
برنامه ۹۰۵

مولوی  
دیوان شمس  
غزل ۱FFF

اُتِیا گَرْهَا مهارِ عاقلان  
اُتِیا طَوْعَا بھارِ بیدلان

عاقلافش، بندگانِ بندی اند  
عاشقا فش، شکری و قندی اند

مولوی، مشنونی، دفتر سوم،  
ایات ۴۷۲ - ۴۷۱

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامہ ۹۰۵

# تو ز طفلى چون سبها دیده‌اي در سب، از جهل بر چفسيده‌اي

چفسيده‌اي: چسبيده‌اي

با سبها از مُسَبِّبِ غافلى  
سوی این روپوشها ز آن مایلى

چون سبها رفت، بر سر می‌زنی

ربنا و ربناها می‌کنى

گنج حضور  
پرويز شهبازى  
برنامه ٩٥

مولوى، متوى  
دفتر سوم  
ابيات ٣١٥٥\_٣١٥٣

رب می گوید: برو سوی سب

چون ز صنعتم یاد کردی؟ ای عجب

صنعت: قدرت آفریدگاری خداوند

گفت: زین پس من تو را بینم همه

ننگرم سوی سب و آن دمدمه

دمدمه: شهرت، آوازه، مکرو فریب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۵۶\_۳۱۵۷

گویدش: رُدُوا لَعَادُوا، کار توست

ای تو اندر توبه و میثاق، سُست

گنج حضور  
پرویز شهربازی  
برنامه ۹۰۵

مولوی  
مثنوی  
دفتر سوم  
بیت ۱۳۵۸

«بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفِونَ مِنْ قَبْلِ وَلَوْ  
رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نَهَا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«نه، آنچه را که از این پیش پوشیده  
می‌داشتند اکنون برایشان آشکار شده، اگر  
آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان  
کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند.

اینان دروغگویانند.»

گنج حضور  
پرویز شهبازی  
برنامه ۹۰۵

قرآن کریم  
سوره انعام (۶)  
آیه ۲۸



لِيْكَ مِنْ آنَ نَنْگَرَمْ، رَحْمَتَ كَنْم  
رَحْمَتَمْ پُرَّسْتَ، بَرَ رَحْمَتَ تَنْم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

ننگرم عهد بَدَت، بِدَهْم عطا  
از کرم، این دَم چو می خوانی مرا  
  
قافله حیران شد اندر کار او  
یا محمد چیست این؟ ای بحر خو  
کردہای روپوش، مشک خُرد را  
غرقه کردی هم عرب، هم گُرد را  
مولوی، مثنوی

### دفتر سوم

ایات ۳۱۶۲ تا ۳۱۶۰ گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

# یک بَدَست از جمِع رفتن یک زمان مکِرِ شیطان باشد، این نیکو بدان

بَدَست: وَجب

مولوی، شوی، دفتر دوم، میت ۲۱۶۶

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۰۵



هر ولی را نوح و کشتیجان شناس  
صحبتِ این خلق را طوفان شناس  
کم گریز از شیر و اژدرهای نر  
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

در تلاقی روزگارت می‌برند  
یادهاشان غایبیات می‌چرند

مولوی، مشنوی، دفتر ششم، ایات ۲۲۲۵ تا ۲۲۲۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

این دوره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم  
بی شمع روی تونتان دیدن مرین دوراه را  
نَتَان: نتوان

هرگز نداند آسیا مقصود گردشای خود  
کاستون قوت ماست او، یا کسب و کار نانبا  
نَانْبَا: نانوا

آبیش گردان می‌کند، او نیز چرخی می‌زند  
حق آب را بسته کند، او هم نمی‌جنبد ز جا

گنج حضور  
پرویز شهر بازی  
برنامه ۹۰۵

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱



هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پایِ جَبر

کاهلی: تنبلی

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد  
تا همان رنجوری اش، در گور کرد

رنجور: بیمار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ایات ۱۶۸\_۱۶۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

# تا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي تو را وارهاند زین و گوید: برتر آ

نَفَخْتُ فِيهِ: دمیدم در او

مولوی، شوی، دفترچهارم، پیت ۳۲۰۳

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.»

«چون آفرینشش را به پایان بردم و  
از روح خود در آن دمیدم، در برابر  
او به سجده بیفتید.»

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۰۵

(قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۱۲۹)



# بی مرادی شد قلاووز بهشت حُفَّت الْجَنَّةَ شَنْوَاهِي خَوْش سَرَشت

مولوی، مشنونی، دفتر  
سوم، بیت ۴۴۶۷



کن حضور، پروز شهبازی، برنامه ۹۰۵

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

دَمٍ أَوْ جَانِ دَهَدَتْ رُوْزَ نَفَخَتْ بِپَذِيرِ  
كَارَ أَوْ كُنْ فَيَكُونُ اسْتَ، نَهْ مَوْقُوفِ عَلَلِ

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَى  
أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«آفریننده آسمانها و زمین است.

چون اراده چیزی کند، می‌گوید: موجود  
شو. و آن چیز موجود می‌شود.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۷)

# پیش چوگان‌های حکم کن فکان مندویم اند ر مکان و لامکان

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

گنج مضبوط، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

من آن کسم که تو نامم نهی، «نمی‌دانم»

چو من اسیرِ توام، پس امیرِ میرانم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۴۶

حق قدم بر وی نَهَد از لامکان  
آنگه او ساکن شود از گُنْ فَکان

گنج

حضور،

پرویز

شهربازی،

برنامه ۹۰۵

مولوی،

مشتوفی،

دفتر اول،

بیت ۱۳۸۱

نیست کسبی از تو گل خوب تر

چیست از تسليم، خود محبوب تر؟

بس گریزند از بلا سوی بلا

بس جهند از مار، سوی آژدها

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۱۶-۹۱۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

خُود مَنْ جَعَلَ الْهُمُومِ هَمًا  
از لفظِ رسول خوانده استم

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۵۵۷

(حدیث)

«مَنْ جَعَلَ الْهُمُومَ هَمًا وَاحِدًا  
هر کس غم‌هایش را به غمی  
واحد محدود کند، خداوند غم‌های  
هَمَ الْمَعَادِ كَفَاهُ اللَّهُ هَمُ دُنْيَاهُ  
هُمَ الْمَعَادِ كَفَاهُ اللَّهُ هَمُ دُنْيَاهُ  
وَمَنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ الْهُمُومُ فِي  
دنیوی او را از میان می‌برد. و  
اگر کسی غم‌های مختلفی داشته  
باشد، خداوند به او اعتنایی  
آخِوالِ الدُّنْيَا لَمْ يُبَالِ اللَّهُ فِي أَئِ  
نمی‌دارد که در کدامین سرزمین  
هلاک گردد.»  
أَوْدِيَتِهِ هَلْكَ.

# گفت: رَو، هر که غمِ دین برگزید باقی غم‌ها خدا از وی بُرید

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

تو از آن بار نداری که سبکساز چو بیدی  
تو از آن کار نداری که شدستی همه‌کاره

مولوی، دیوان شمس،

گنج حضور، پرویز شهیباری،  
برنامه ۹۰۵

خزل ۲۳۷۲

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش  
کار کن، موقوف آن جذبه مباش

خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

دل چو دانه، ما مثالِ آسیا  
آسیا کی داند این گردش چرا؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

تن چو سنگ و آب او اندیشه‌ها

سنگ گوید: آب داند ماجرا

آب گوید: آسیابان را بپرس

کو فکند اندر نشیب این آب را

مولوی، دیوان شمس، غزل

۱۸۱

کنج حضور پرویز شهر بازی

برنامه ۹۰۵

آسیابان گویدت: کای نان خوار  
گر نگردد این، که باشد نانبا

نانبا : نانوا

ما جرا بسیار خواهد شد خمُش  
از خدا واپرس تا گوید تو را

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

گفت پیغمبر که جنت از الله

گر همی خواهی، ز کس چیزی مخواه

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونیست و کلی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹.۵

یار در آخر زمان کرد طرب سازی  
باطن او جدِ جد، ظاهر او بازی

جمله عشق را یار بدین علم کشت  
تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی

مولوی، دیوان شمس،

غزل ۲۰۱۳

کنج حضور، پرویز

شہزادی، برنامہ ۹۰۵

اگر نه عشقِ شمس الدین بُدی در روز و شب ما را،  
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

بُت شهوت برآورده، دمار از ما ز تاب خود  
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، ما را

مولوی، دیوان

شمس، غزل ۷۱

کنچ هضور، پرویز

شهمبازی، برنامه ۹۰۵

گه عَزَلت، تو بَگویی: که چو رهبان گَشْتَنِ  
گه صحبت، تو مرا دشمنِ اصحاب کنی

رهبان: راهب، ترسا

گر قَصَب وار نِپِیچم دل خود در غمِ تو  
چون قَصَب پیچ مرا هالِکِ مهتاب کنی

قصَب: نوعی پارچهٔ کتانی نازک

هالِک: هلاک شونده، نیست شونده، اشاره به این عقیده قدما که  
نور ماه (مهتاب) پارچهٔ کتانی را فرسوده می‌کند و می‌ترکاند.

مولوی، دیوارِ شمس، غزل ۲۸۸۳

گنج حضور، پرویز شهزادی، برنامه ۹۰۵

در توکل تو بگویی که: سبب سنت هاست  
در سبب تو نکوهیدن اسباب کنی

تسبّب: سبب‌جویی، توسل به سبب

مولوی، دیوار شمس، غزل ۲۸۸۳      کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

تا کُنی مَرْخِیرا حَبْر و سَنِی  
خویش را بَدْخو و خالی می کُنی

حَبْر: دانا، دانشمند / سَنِی: رفیع، بلند مرتبه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۹۶

گنج حضور، پرویز  
سُمبازی، برنامه ۹۰۵



مارا ملکید یاد هرگز  
“ ”

ما خود، مسلم یاد بی ما  
” ”

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۸

کج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



# کُلْ شَيْءٍ هَالِكٌ جَزْ وَجْهٍ اَوْ چُونْ نِهَايِي دَرْ وَجْهٍ اَوْ، هَسْتِي مَجْوِ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۰۵۳

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَيْهَا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.»

«با خدای یکتا خدای دیگری را مخوان. هیچ خدایی جز او نیست. هر چیزی نابودشدنی است مگر ذات او. فرمان، فرمان اوست و همه به او بازگردانیده شوید.»

قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

چون زِزنام مُرده بیرون می‌کند  
نفسِ زنام سوی مرگی می‌تند

مولوی، مشتوى، دفتر پنجم، بيت ۵۵۰

قضاکه تیرِ حوادث به تو همی اند اخた  
تُور آکنَد به عنایت از آن سپس سپری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۶

لنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

احمق است و مُردهٔ ما و منی  
کز غم فرعش، فراغ اصل، نی

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۸

گفت: آری گر توگل رهبر است  
این سبب هم سُنتِ پیغمبر است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۲

کنج حضور، پرویز  
شهریار، رنامه ۹۰۵

# تو سبب‌سازی و دانا یی آن سلطان بین آنچه ممکن نبود، در کف او امکان بین

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۰۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

بازِ جان صید کُنی، چَنگل او درشکنی  
تن شود کلبِ معلم تُش بی ناب کنی

چَنگل: چنگال

کلبِ معلم: سگ تعلیم یافته

ناب: دندان نیش درندگان

زرگِ رنگِ رخ ما چودکانی گیرد  
لقبِ زرگِ ما همه قَلَاب کنی

قلَاب: متقلب، سازنده سکه تقلبی

من که باشم؟ که به درگاه تو صبح صادق  
هست لرزان که مباداش که کذاب کنی

کذاب: دروغ گو

مولوی، دیوان

شمس، غزل ۲۸۸۳

گنج حضور، پرویز

شهریاری، برنامه ۹۰۵

# من غلام آن که اندر هر رِبَاط خویش را واصل نداند بر سِمَاط

رباط: خانه، سرا، منزل، کاروان سرا

سِمَاط: بساط، سفره، خوان، فضای یکتایی، فضای بی‌نهایت گشوده شده

بس رِبَاطی که بباید ترک کرد  
تا به مَسْكَن دررسد یک روز مرد

مولوی، شوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۶-۳۲۵

کنج حضور، پروزیر شهبازی، برنامه ۹۰۵

# صبحِ کاذب، صد هزاران کاروان داد برباد هلاکت ای جوان

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۹۳

بودگان، هر زوفما خندان شده است  
ز آنکه سنگ امتحان، پنهان شده است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۲

کنج حضور، پرویز شہزادی،

همه را نفی کنی، بازدهی صد چندان  
دی دهی و به بهارش همه ایجاب کنی  
دی: سرما و سختی

بزنی گردنِ آنجُم تو به تیغ خورشید  
بازشان هم تو فروزِ رخ عناب کنی

انجم: ستاره‌ها

فروز: برافروخته شدن، روشنی، فروغ

چو خَمُش کرد، بگویی که بگو و، چو بگفت  
گوییش: پس تو چرا فتح چنین باب کنی؟

فتح باب کردن: باز کردن در، به مجاز آغاز کردن کار

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸۸۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

# دی شوی بینی تو اخراج بھار

## لیل گردی، بینی ایلاج نھار

ایلاج: وارد کردن، درآوردن چیزی در چیز دیگر

«ذُلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.»

«این بدان سبب است که خدا از شب می‌کاهد و به روز می‌افزاید  
و از روز می‌کاهد و به شب می‌افزاید. و خدا شنوا و بیناست.»

قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۶۱

مولوی، مثنوی،  
دفتر پنجم، بیت  
۵۵۲

آن بهاران مُضمَّراست اندر خزان  
در بهار است آن خزان مگریز از آن

مُضمَّر: پنهان کرده شده

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

# پیش بینا، شد خموشی نفع تو بهر این آمد خطاب انصتوا

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.»

«چون قرآن خوانده شود به آن گوش فرا دهید و خاموش باشد،  
شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

قرآن کریم،  
سوره اعراف (۷)،  
آیه ۲۰۴

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

کر بفرماید: بگو، برگوی خوش  
لیک انداز کو، دراز اندر مکش

ور بفرماید که اندر گش دراز  
هم چنین شرمین بگو، با امر ساز

با امر ساز: از دستورات اطاعت کن  
شرمین: شرمناک، با حیا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۰۷۴-۲۰۷۳

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۰۵

چونکه کوته می‌کنم من از رشد  
او به صد نوع بگفتن می‌کشد

همینکه من کلام خود را در بابِ ارشاد و هدایتِ طالبان  
کوتاه و مختصر کنم . حسام الدین با تدبیر بسیار مرا به  
سخن گفتن ترغیب می‌کند .

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

# نعرهٔ لاضییر بر گردون رسید

## هین پُر که جان ز جان کندن رهید

قالوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ

((ساحران با بانگی بلند که به آسمان می‌رسید گفتند: هیچ ضرری به ما نمی‌رسد.  
هان اینک (ای فرعون دست و پای ما را) قطع کن که جان ما از جان کندن نجات  
یافت.))

قرآن کریم، سوره شعراء(۲۶)، آیه ۵۰

# ما بدانستیم ما این تن نه ایم از ورای تن، به یزدان می‌زی ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۳۴۰-۳۳۳۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

ای خُنک آن را که ذاتِ خود شناخت  
اندر آمن سرمه‌ی قصری بساخت

کودکی گرید پی جُوز و مَویز

پیش عاقل، باشد آن بس سهل چیز

پیش دل، جُوز و مَویز آمد جسد  
طفل کی در دانشِ مردان رسد؟

مولوی، مشنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۳۴۱-۳۳۴۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

هر که محبوب است، او خود کودک است  
مرد آن باشد که بیرون از شک است

گر به ریش و خایه مردستی کس  
هر بُزی را ریش و مو باشد بسی

مولوی، شوی، دفتر مجتم، بیت

۳۳۴۴\_۳۳۴۵

گنج حضور، پرویز  
شهریاری، برنامه ۹۰۵



در رُخ عشق فَكَرْقا به صفت مرد شَوِي  
فَزِد سرداًن منشين، كَز دهشان سرد شَوِي

سردان: آدمهای بی ذوق، آدمهای غمگین

از رُخ عشق بجو چيز دَگَر، جز صورت  
کا، آن است که با عشق تو هم درد شَوِي



مولوی، دیوان شمس،

غزل ۲۸۶۵



گنج حضور، پرویزشهبازی، برنامه ۹۰۵

پیشوای بَد بُود آن بُز، شتاب  
می بَرَد اصحاب را پیش قصاب

ریش شانه کرده که من ساپِقَم  
ساپِقَی، لیکن به سوی مرگ و غم

هین رَوْش بَگزین و ترکِ ریش کن  
ترکِ این ما و من و تشویش کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۴۸\_۳۴۶  
گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۰۵



# تا شوی چون بوي گل با عاشقان پيشوا و رهنماي گلستان

## كيسٽ بوي گل؟ دم عقل و خرد خوش قلاووز ره ملك ابد

گنج حضور، پرويز  
شهر بازی، برنامه ۹۰۵

مولوی، مثنوی،  
دفتر پنجم، بیت  
۳۳۴۹\_۳۳۵۰

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲\_۳۰۷۳

# اَذْكُرُوا اللّٰهَ كَارِهٗ اَوْ باشْ نِيست اَرْجِعُ بِرْ پَاكَ هَرْ قَلَاشْ نِيست

قَلَاش: بی کاره، ولگرد، مُفلس

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱

# لِيکْ تُو آیِسْ مشو، هِمْ پِيلْ باش ورْ نَهْ پِيلْ، درْ پِي تِيدِيلْ باش

گنج حضور، پرویز  
شهر بازی، برنامه ۵۰۹

# صوفیی از فقر چون در غم شود عین فقرش دایه و مُطْعَم شود

مَطْعَم: غذا، خوردنی



مولوی،  
مثنوی، دفتر  
چهارم، بیت

۱۸۵۶

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۰۵

# زآنکه جنّت از مَکارِه رُسته است رحم، قسم عاجزی إشکسته است

مولوی، مثنوی، دفتر  
چهارم، بیت ۱۸۵۷

مَکاره: جمعِ مَکرَهه، به معنی  
سختی، ناخوشی و هر آنچه برای  
آدمی ناخوش و ناگوار آید.

## «حدیث»

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در سختی‌ها و ناملايمات پيچيده  
شده است و دوزخ در شهوات.»



گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۰

آنکه سرها بشکند او از علو  
رحم حق و خلق ناید سوی او

علو: همان علو به معنی بزرگی و رفعت

این سخن آخر ندارد، و آن جوان  
از کمی اجرای نان شد ناتوان

گنج حضور، پرویز  
شهریاری، برنامه ۹۰۵

مولوی، مشتوی،  
دفتر چهارم، بیت

۱۸۵۸\_۱۸۵۹

# شاد آن صوفی که رزقش کم شود آن شبَهش دُرگردد و او یم شود

یم : دریا

شبَه: شبَه یا شبَق نوعی  
سنگ سیاه و براق که در  
جواهرسازی بکار رود.

# زان چرای خاص هر کاگاه شد او سزای قُرب و اجری گاه شد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،

بیت ۱۸۶۰\_۱۸۶۱

اجری گاه: در اینجا یعنی پیشگاهِ

الهی

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



زان جرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود

جرای: مواجب، مستمری،

حقوق

نقصان: کمی، کاستی، زیان

پس بداند که خطای رفته است  
که سمنزار رضا آشفته است

سمنزار: باع یاسمن

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

مولوی، مثنوی،

دفتر چهارم، بیت

۱۸۶۲\_۱۸۶۳



هرار ابر عنایت بر آسمان رضاست  
اگر بیارم، از آن ابر بر سرت بارم

مولوی، دیوان  
شمس، غزل  
شماره ۱۷۲۳

کنج حضور، پروین شهبازی،  
برنامه ۹۰۵

# لنگ و لوک و خفته‌شکل و بی‌ادب سوی او هی‌غیژ و، او را هی‌طلب

لوک: آنکه از شدّت ضعف و سستی، عاجزی

و زبونی، به زانو و دست راه رود.

غیژیدن: مانند کودکان چهار

دست و پا راه رفتن

خفته: خمیده

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۹۸۰

دوست دارد یار، این آشفتگی  
کوشش بیهوده بِه از خُفتگی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۱۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

# جنبیش و آمد شد ما و اکتساب هست مفتاحی بر آن قفل و حجاب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۶

## تشنه را درد سر آرد بانگ رعد چون نداند کاو کشاند آبر سعد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۴

## آب رحمت باید ت، رف پست شو و آنگهان خور خمیر رحمت، هست شو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

شُکر و صبر دو تا ابزاری است که شما  
باید به دست بیاورید، شُکر و صبر بدونِ  
فضاگشایی و تسليم به دست نمی‌آید،  
شما کاهلی و اینرسی را در خودتان ببینید  
که کشش می‌دهید، تمام نمی‌کنید، قطع  
نمی‌کنید. مثلًاً ما روابطی داریم که می‌دانیم  
از طریقِ قرین روی ما اثرِ بد می‌گذارد،  
کشش می‌دهیم، قطععش نمی‌کنیم، کِش  
نده! و این کِش دادن معادلِ بی‌شُکری و  
بی‌صبری است.

گنج حضور، پرویز  
شهبازی، برنامه ۹۰۵

ما باید بفهمیم که آن در ذهن اگر زندانی هستیم، زندانی خداوند هستیم. به این علت هستیم که مرکزمان را عدم نمی‌کنیم، اگر برویم اصول ذهنی را کاملاً رعایت کنیم، تمام چیزهایی که در جامعه هست رعایت کنیم، می‌گوییم آدم خوبی هستم، ولی به خدا زنده نشوم. من ذهنی معنوی تعلیم یافته، زنده به حضور نیست.

**زندگی کردن در ذهن فایده ندارد.**

انسان حوالی چهل و پنج، پنجاه سالگی یا حتی زودتر  
این سؤال برایش پیش می‌آید که اصلاً این زندگی برای  
چیست؟

این همه کار، دویدن، همسر پیدا کن، بچه بیاور بزرگ  
کن، پول در بیاور خانه بخر، این‌ها برای چه بوده؟  
و در ذهن با من ذهنی جوابی برای این سؤال‌ها پیدا  
نمی‌کند و در نهایت افسرده می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

کسانی که افسرده دپرس و نگران  
هستند، دردهای مختلفی نظیر رنجش،  
کینه، خشم، حس طلب‌کاری دارند،  
این‌ها خوابشان هم به‌هم ریخته و  
معنی‌اش این است که وقت بیدار  
شدن از خواب ذهن و بیدار ماندن  
فرار سیده‌است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹.۵

وقتی چیزهای آفل و گذرا مرکز ما  
هستند، حس امنیتی که این‌ها به ما  
می‌دهند دائماً در حال تغییر است؛  
به همین دلیل هر من ذهنی دائماً  
می‌ترسله، بنا بر این وقتی عقل، حس  
امنیت، هدایت و قدرت را از این چیزها  
می‌گیریم، پس از یک مدتی خواب ما  
نیز آشفته می‌شود.

گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۵

یک شُکر قابل توجه و شگفت‌انگیز این  
است حالا که ما می‌توانیم با فضایگشایی  
یا با عمل تسليم مرکزمان را عدم کنیم، باید  
دنیال این کار باشیم، طلب داشته باشیم،  
در این راه جنب و جوش کنیم تا زندگی این  
تبديل را در ما انجام بدهد.



هر کدام از ما باید از خودمان سؤال کنیم که چقدر حس می‌کنیم و عمیقاً درک می‌کنیم که خراب شدن زندگی ما این که احساس خشنودی، رضایت و حس امنیت نمی‌کنیم، می‌ترسیم، عقل درست و حسابی نداریم و کارهایی می‌کنیم که به خودمان ضرر می‌زنیم، چقدر این موضوع را باور داریم، درک می‌کنیم که این خرابی‌ها به این علت است که مرکز ما هنوز جسم است، و زندگی یا خداوند می‌خواهد مرکز ما را عدم کند و ما مقاومت می‌کنیم.

**چه اندازه این موضوع را می‌دانیم؟**  
به درجه‌ای که می‌دانیم می‌توانیم پیش‌رفت کنیم.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۰۵



اگر هنوز مرکز شما مادی است، معنی اش  
این است که درست نمی‌دانید.

اگر درست بدانید، فضایشایی می‌کنید، مرکزتان  
را از چیزها پاک می‌کنید، اگر درست ندانید، خرابی  
وضعیت زندگی خودتان را از دیگران می‌دانید.  
می‌گویید دیگران برای من مسئله، مانع و گرفتاری  
ایجاد می‌کنند. این من نیستم. یعنی عقل  
من ذهنی را عقل خوبی می‌دانید. اگر این طوری  
باشد، در این صورت در خوابِ ذهن خواهید ماند.

وقتی زیاد از حد همانیدگی هارانگه داریم خشنود نیستیم،  
ناراضی هستیم، نگران هستیم، می ترسیم، درد داریم،  
خشمنگین هستیم، خاطرات بذاز گذشته داریم، در این لحظه  
نیستیم، در زمان هستیم، مقاومت و قضاوت می کنیم، روابط مان  
خراب است، برای خودمان مسئله درست می کنیم، به خودمان  
ضرر می زنیم، آگریدانیم که این هارازندگی، خداوند می کند تامن  
متوجه بشوم مرکزم باید مادی باشد، این درک کامل است.

پرویز شهبازی

برنامه ۹۰۵

گنج حضور



راه موفقیت شما تکرار ایاتی  
است که می دانید.

من ذهنی علاقه مند به چیزی است که از  
نظر قیافه و شکل، جدید و جالب باشد،

به معنا

توجهی ندارد.



وقتی می‌گوییم درک عمیق؛ یعنی درک  
با مرکز عدم به‌طوری که تو حسش کنی  
نه فقط ذهناً بدانی.

دانستن ذهنی مهم نیست  
خیلی موقع‌ها اصلاً ارزش  
ندارد، در صورتی ارزش دارد  
که آن را به عمل دریاوری و  
دبالش بروی.

بعضی‌ها ده سال است گنج  
حضور گوش می‌کنند، جبران  
مادی نمی‌کنند بعد می‌گویند  
چرا پیشافت نمی‌کنیم! برای  
این که زرنگی منِ ذهنی را نگه  
داشتی شُکر نمی‌کنی. خداوند  
به کسی که شاکر است وعده  
زیاد کردنِ همه‌چیز را از  
جمله فکر بهتر، عقل بیشتر،  
هدایت بیشتر را می‌دهد.

**ما باید از من ذهنی خارج شویم**

**برویم با زندگی یکی شده، دوباره**

**بینهایت بشویم، برای این کار خیلی**

**وقت نداریم و هر کسی در جوانا**

**این کار را نکند، در زمان پیری**

**سخت تر می شود.**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



بارها در این برنامه صحبت شده که اگر شما پدر و مادر هستید و آموزش‌های مولانا را خوب می‌فهمید، نگذارید بچه‌هایتان بیش از حد همانیده بشوند یا بیش از حد درد ایجاد کنند، هشیارانه آن‌ها را کمی همانیده کنید، بیش از حد به مقایسه و چشم و هم‌چشمی نیندازید، خودتان هم مرکزتان را پاک کنید، همانیدگی‌هایتان را به رُخ مردم نکشید تا آن‌ها یاد نگیرند و آزاد باشند.

ما انسان‌هاتواناییِ فضائی

و عدم کردن مرکزمان را داریم؛

بنابراین آگر شما این کار را نمی‌کنید

یعنی شکر نمی‌کنید.

مولانا بی‌شکری و بی‌صبری را خیلی بد می‌داند.  
شما می‌توانید بی‌شکری را در جنبه‌های مختلف  
زندگی‌تان ببینید.

مثلاً ببینید که آیا شکر را در مورد بدن‌تان به‌جا  
می‌آورید؟ نیازهای یک بدن سالم را برآورده  
می‌کنید؟

اگر بدن‌تان را درست نگه نمی‌دارید این بی‌شکری  
است.

برای این‌که شکر واقعی را یاد بگیریم باید از  
چیزهایی که می‌توانیم با چشممان ببینیم شروع  
کنیم.

بیشتر ما تا حالا به اندازه کافی درد  
کشیده‌ایم، حالا که فهمیدیم منبع  
درد و سبب اصلی تو (زندگی)  
هستی که به مرکز مادی درد  
می‌دهی؛ بنابراین دیگر مرکز مادی  
را مسبب نمی‌دانیم، تو را مسبب  
نمی‌دانیم.

اکنون شما این موضوع را  
می دانید که قضیهٔ رفتن  
ما از ذهن به فضای  
یکتایی یا بهزور و با درد  
صورت می گیرد، یا در  
صورت همکاری با زندگی  
مانند عاشقان می رویم.

گنج حضور، پروین شهبازی، بدنامه ۹۰۵

زندگی همانیدگی‌ها را مورد هدف قرار  
می‌دهد؛ به این صورت که با هرچه  
همانیده بشوید به مرکز شما می‌آید،  
فرقی نمی‌کند فرزند، همسر، پول،  
شغل این‌ها باید به مرکز تان بیایند  
و گرنه اتفاقات بد برای آن‌ها می‌افتد.

همانیدگی با انسان‌های  
دیگر بسیار خطرناک است؛

برای این‌که با

این کار آن‌ها

را به خطر

می‌اندازیم.

کنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۵

گنج

حضور،

پرویز

شهربازی،

برنامه

۹۰۵

گروههای منِ ذهنی خطرناک  
هستند. اما آگر شما به گروههای  
معنوی مثل گروه گنج حضور  
وصل هستید که یک علم‌ای پیغام  
معنوی می‌دهند و روی خودشان  
کار می‌کنند، از این جمیع های معنوی  
خارج نشوند.



یکی از مهمترین

عوامل بازدارنده ما

در مسیر معنوی،

«قرین» است.

هرگزی که در مسیر محنوی موفق شده،  
حتماً همراه یک استادی موفق شده؛ اینکه  
پس از مدتی مولانا گوش می‌دهیم  
می‌گوییم من دیگر همه‌چیز را یاد گرفته‌ام،  
نه احتیاج به مولانا دارم، نه به گروه محنوی  
گنچ حضور نیاز دارم، می‌توانم برای خودم کار  
می‌کنم؛

این کار اشتباه است، ما نباید تک روی گنیم  
و فکر گنیم به تنها ی می‌توانیم کار گنیم.

کنج حضور پروری شهریاری، برنامه ۹۰۵

قرین ما چه کسانی هستند؟ چه  
کتابی می خوانیم؟ با چه کسی  
دوست هستیم؟ با چه کسی  
کار می کنیم؟ با چه کسی  
بحث و جدل می کنیم؟ مشاجره  
می کنیم؟ آیا این کسانی که با  
آنها دوست هستیم، اینها اهل  
مشاجره و بحث و جدل هستند؟  
ما را عصبانی می کنند؟ ما را از  
خلوت درمی آورند؟ روی اینها  
فکر کنید.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

واهمانش یعنی شناخت همانیدگی و اقرار به این که هرچیزی که ذهنم نشان می‌دهد اصلِ من نیست، من آن نیستم و «(لا)» کنم و این چیز نباید مرکزم باشد، اگر به مرکزم بباید به این معنی است که هم به زبان و هم در عمل اقرار می‌کنم که من از این جنس هستم، در صورتی که از جنس هیچ ماده‌ای نیستم، من هشیاری جسمی نیستم؛ بنابراین متوجه می‌شویم که باید صبر کنیم که این خاصیت و عادتِ من ذهنی تبدیل بشود و برای تبدیل شدن دائمًا شکرگزاری می‌کنیم.

کنج حضور، پرویز شهریار، رنامه ۹۰۵

برای هر چیزی که سکرکزاری کنید، زیاد  
می شود. شما برای عدم و آمدن هشیاری نظر  
سکر کنید، زیادتر می شود؛ در نتیجه این فضای  
کشده مردمی شود.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

مرکز عدم، فنا کشایی و دوباره وصل شدن به زندگی  
اولین نعمت و نعمت بزرگی است.

کج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

شمانگو وید به این علت و به آن  
علت باید فضای درون من کشوده  
 بشود، یا این که انسان آگرا این قدم هارا  
 بردارد به حضور می رسد انه نمی رسد  
 هچین چیزی نیست. کار زندگی «قانونِ  
 بشو و می شود، است و بسته گی به  
 حرف ها و دلیل های ذهنی شماندارد.

با فضای شایی در دهای شما

ساقت می شوند. آیا می توانید فضارا

باز کنید و بازنگه دارید؟

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



زندگی می کوید هر لحظه که مرکزت  
راغدم کنی، من به تو چک  
می کنم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

نگاه کنید ببینید ما چقدر  
زمان پرستیم، مکان پرستیم،  
فکر پرستیم، باور پرستیم،  
درد پرستیم، جنگ پرستیم،  
قدرت پرستیم، مقام پرستیم،  
پول پرستیم  
اینها را ما پرستش می‌کنیم،  
برای این‌که دائماً به این‌ها  
مشغول هستیم.

شما یک بررسی کنید ببینید آیا موانع ذهنی  
دارید که نباید زندگی کنید؟ نباید خوشحال  
باشید؟ نباید خوشبخت باشید؟ ذهنتان چه  
دلیلی به شما ارائه می‌کند که الان نباید  
بخندید یا شاد باشید؟ چه مسائلی را در  
گذشته برای شما ایجاد کرده است؟ آیا شما  
آگاه و ناظر هستید که آن مسائل را دوباره  
تکرار نکنید؟ آیا شما آگاه هستید که  
قرین‌های بد برای شما مسئله ایجاد  
می‌کنند؟ خود شما از چه طریقی مسائل را  
ایجاد می‌کنید؟

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

اکنون دیگر می‌دانیم که باید در  
اطراف اتفاق این لحظه فضا باز کنیم و  
از آن خوشبختی نخواهیم، اتفاق این  
لحظه می‌تواند همسر ما باشد، اگر  
فضا را باز کنید و از فضای باز شده  
چیزهای ذهنی را بخواهید  
که با آن‌ها همانیده هستید، این خیلی  
غلط است.

کنج حضور، پرویز شهباز سر بر نامه ۹۰۵





ما باید اشتباه خودمان را به وسیله آموزش‌های مولانا

درست کنیم.

از خدا غیر از خودش چیز دیگری نمی‌خواهیم، از  
چیزها خوشبختی و زندگی نمی‌خواهیم؛ بلکه از فضای  
گشوده شده به عنوان دعا فقط خودش را بخواهیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

هیچ کس نباید مرکزش را همانیده نگه  
دارد و در زمان روان‌شناختی و زمان  
مجازی بیفتند و در آن‌جا تغییرات  
من ذهنی اش را اندازه بگیرد. با بالا رفتن  
و بهتر شدن من ذهنی اش خوشحال شود،  
با پایین آمدن من ذهنی اش غمگین بشود.  
این کار دمده شده است.

کنج حضور، پرویز شهbaz سر بر نامه ۹۰۵

شما ببینید خلوت تان واقعی است یا واقعاً  
گوشہ نشینی من ذهنی است؟ شما می‌گویید  
من از دیگران بهترم خوب باید از مردم دوری  
کنم، مردم در حد من نیستند.

این عزلت شما با من ذهنی است. ولی آن  
کسی که فضایش را تمرین می‌کند، البته آگاه از  
فضایشایی را تمرین می‌کند، قرین آگاه از  
قرین و اثر قرین که خیلی مهم است.

کنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

من نمی‌گوییم برای زنده شدن به خدا مردم

باید از هم جدا بشوند، جدایی را دامن

نمی‌زنم. شعر مولانا هم جدایی را دامن

نمی‌زند. می‌گوید روی خودت کار کن،

مواظب باش، باید مرکزت را درست کنی.

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۹۰۵

همین آلان که مازنده، سیم و دراین تن، سیم  
فضارا باز کن نه بعد از مردن، و خدایی دیگری  
رانخوان، پنج خدایی غیر از خدایی که از طریق  
فضاگشایی خودش را به ما نشان می‌دهد خدا نیست،  
همانند کی ها خدا نیستند.

ما اگر هنوز به زندگی زنده نشده‌ایم، نباید  
به خودمان تلقین کنیم که ما رسیده‌ایم و

تمام شده، مخصوصاً اگر

مردم دور و بِر ما جمع می‌شوند و تلقین  
می‌کنند بله شما استاد هستید، رسیدید.

در جواب بگویید نه آقا، نه استاد هستم  
ونه رسیده‌ام، بروید دنبال کارتان اجازه

بدهید من روی خودم کار کنم.

عدم رعایت قانون جبران برای شما مسئله  
ایجاد می‌کند، مثلاً شما با پیشرفت تکنولوژی  
پیش نمی‌روید، تنبل هستید، ولی انتظار  
دارید پیشرفت کنید!

شما باید مرتب چیزهای جدید یاد بگیرید  
اگر معلومات بیست سال پیش را به محیط کار  
خود تحمیل کنید در این صورت مانع پیشرفت  
کارتان هستید. این موضوع عدم اجرای قانون  
جبران است.

اگر فضارا باز کردید، آن فضایی باز شده

یک موضع چیزهای ذهنی رانمی خواهد،

فقط می خواهد آن فضایشوده تر شود.

کنج حضور

پروز شهبازی، برنامه ۹۰۵

کسی که مرکزش عدم فیست  
در صورتی که با دیگران هم نشین شود  
به آن‌ها ضرر می‌زند.



کنج حضور  
پروژه شهابی، برنامه ۹۰۵

من‌های ذهنی دائمًا از طریق قرین روی مرکز  
ما اثر می‌گذارند، اثراشان این است که آن  
قضیه فیزیک مدرن می‌گوید

ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند.

هر من ذهنی که می‌آید می‌خواهد جنس  
ما را به صورت من ذهنی تعیین کند یعنی  
من ذهنی ما را بالا بیاورد. اما اگر ما بی‌نهایت  
عمیق باشیم، نمی‌تواند روی ما اثر بگذارد،  
درواقع ما روی او اثر می‌گذاریم.

هر چیزی که ذهن به شما نشان می دهد و می گوید  
این توهستی انکار کنید، بگوئید من تو نیستم،  
اگر دیدید چیزی توجه شمارا جذب می کند و  
می خواهد شمارا او ادار به و آکنش کند،  
هشیارانه نگاه کنید و بگوئید من به خاطر این  
موضوع خشمگین نخواهم شد.

باجدی گرفتن فضای کشوده شدن و بازی گرفتن  
آن چیزی که ذهن نشان می دهد، یعنی این فضا  
برای من جهم است، نه آن چیزی که ذهن نشان  
می دهد،

پس دارید به او زنگ می شوید و در این لحظه  
طرب ساز هستید، آگر غصه ساز هستید پس هنوز  
در ک نکرده اید که خداوند می خواهد به مرکز  
ماییايد.

در خیابان‌ها دیده‌اید یک نهال می‌کارند و دور آن حفاظ آهنه می‌گذارند، اگر نگذارند مردم می‌آیند له می‌کنند و بالا نمی‌آید، وقتی رشد کرد می‌توانند آن حفاظ را بردارند، ما هم این طوری هستیم، وقتی حضور ما ضعیف است من‌های ذهنی می‌آیند و از طریق قرین جنس ما را تعیین می‌کنند و زیر پایشان له می‌کنند و می‌روند، اگر عمیق‌تر شدیم ما روی آن‌ها اثر می‌گذاریم، ولی هیچ‌وقت نباید مغدور شویم که ما به آن‌جا رسیده‌ایم، احتمال این‌که مورد حملهٔ من‌های ذهنی قرار بگیریم فوق العاده زیاد است و هرکسی باید حضور خودش را حفظ کند و نخواهد که دیگران را به خدا زنده کند.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵

بدون خداوند نه خلوت ما خلوت است،  
نه همنشینی و دوستی ما با انسان‌های  
دیگر دوستی است. درواقع دشمنی در  
لباسِ دوستی است، پس همهٔ ما روی  
این موضوع تمرکز کنیم که چطور به  
خودمان و مردم لطمه می‌زنیم.



کنج حضور  
پرویز شهباز سر بر نامه ۹۰۵

وقتی ذهنمان را خاموش کردیم زندگی  
به ما می‌گوید «بگو چون من از طریق تو  
می‌گویم» همیشه با او بگویید و او را در  
زمینه داشته باشید. اما اگر یک خرده  
بیشتر بگویید می‌روید به ذهن و من ذهنی  
می‌سازید؛ وقتی شروع کردید به  
استدلال کردن یعنی دارید از این  
جهان می‌آورید، در این صورت  
می‌گوید دیگر بس است،  
خاموش باش.

اگر شما ساکت باشید  
احتمالاً خیلی زیاد است که  
مشمول رحمت خدا شوید و زندگی  
از طریق شما بیان شود.

کنج حضوی، پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۵

همان طور که بُوی خوب روی انسان اثر  
می‌گذارد، کسی که به زندگی ارتعاش  
می‌کند، زندگی را مثل بُوی خوب در مرکز  
دیگران به ارتعاش در می‌آورد، این هم اثر  
قرین است، نه آن‌ها که ما را به سوی مرگ  
و غم می‌برند و من ذهنی را بالا  
می‌آورند و ما را وادار به ستیزه  
می‌کنند.

گنج دضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰



استقرار در این لحظه

ابدی، معادل بی نهایت

شدن ما است.



کنخ حضور مادر و زن شرکتی، برنامه ۹۰۵



کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹.۵

وقتی مرکز ما همانیده است، اجسام  
مردم‌تر از انسان‌ها به نظر می‌آیند. حتی  
به صورتی که ذهن ما نشان می‌دهد  
بزرگ‌تر و مردم‌تر از خدا به نظر می‌آیند؛  
به طوری که آن‌ها را می‌پرستیم.

من با ذهنم خداوند را شناسایی نمی‌کنم، سؤال  
نمی‌کنم، نمی‌پرسم خداوند از جنس چیست؟  
فضای گشوده شده از جنس چیست؟ اگر  
بپرسم از جنس چیست و پاسخ بدهم، دارم با  
ذهنم می‌شناسم. در این صورت زندگی دست  
رد به من می‌زند.

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۰۵



هر موقع فضایشایی میکنیم و درنگ  
میکنیم داریم خداوند را به زندگی مان  
میآوریم. هر موقع من ذهنی داریم و  
عجله میکنیم بیشتر در ذهنمان کم  
میشویم و بیشتر از جنس شیطان  
میشویم. این کار را نباید بکنیم.

گنج حضور،  
پرویز شهبازی،  
برنامه ۹۰۵





در من ذهنی ما می خواهیم برجسته و دیده  
 بشویم؛ اما در حضور می خواهیم دیده  
 نشویم. هرچه بیشتر به حضور می رویم،  
 هشیاری نظر پیدا می کنیم، نمی خواهیم دیده  
 بشویم. اصلاً نمی خواهیم کسی ما را بشنود یا  
 ما را بشناسد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، بدنامه ۹۰۵



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۰

اگر ما داریم روی خودمان کار  
می‌کنیم و کسی فضایشایی  
نمی‌کند و برسوی خداوند  
برنمی‌گردد هیچ اشکالی ندارد.  
ما کار خودمان را می‌کنیم.

لحظه به لحظه در اطراف  
چیزی که ذهن نشان  
می دهد فضاگشایی کنید،  
فضای گشوده شده یاد  
خداست.

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۹۰۵

کسی که خیلی درد دارد، احتمال این که حرکت سریع‌تری به‌سوی زندگی بکند و دردها و همانیدگی‌هایش را بیندازد خیلی زیاد است. کسی که زیر درد است می‌خواهد از زیر درد خلاص بشود.

اگر این شخص فضا را باز کند، درد و علت آن را ببیند راهش به‌سمت زندگی باز می‌شود، زیرا درد انسان را حرکت می‌دهد.

وقتی به یک کاری مشغول  
می‌شویم، نمی‌خواهیم تمامش کنیم.  
کشش می‌دهیم.

خیلی موقع‌ها من تلفن را می‌گذارم  
روی تایمر. مثلاً وقتی سه دقیقه  
می‌شود، می‌گوییم دیگر من حق ندارم  
بیش‌تر از سه دقیقه این کار را ادامه  
بدهم، کشش نمی‌دهم، برای خودم  
این روش کار می‌کند.

وقتی تایمر تلفن زنگ می‌زند به آن  
کار، به آن وضعیت می‌گوییم دیگر  
کافی است وقت تمام شد؛ و گرنه  
ممکن است در پندار و خواب  
ذهنمان برویم پرسه بزنیم و کار  
را کشن بدهیم.

ما هیچ موقع نباید شکایت کنیم.  
شکایت از خصوصیات من ذهنی  
است. تا زمانی که شکایت می‌کنیم،  
 مقاومت می‌کنیم، واکنش نشان  
می‌دهیم و براساس عقل و ابزارهای  
من ذهنی حرکت می‌کنیم، داریم  
به خداوند می‌گوییم که به من رحم  
نکن. من «من» دارم.

اگر می خواهیم به خدا زنده بشویم باید  
اقرار کنیم:

من شناسایی کردم که من ذهنی دارم،  
تمام دردهایم را من خودم ایجاد کردم.  
دیگر ملامت نمی کنم، دیگر واکنش  
نشان نمی دهم، دیگر مقاومت نمی کنم،  
دیگر قضاوت نمی کنم، به صورت «من»  
بالا نمی آیم و اگر بیایم معذرت  
می خواهم، توبه می کنم. دیگر  
در توبه و میثاق سست نیستم، وقتی  
سست می شوم معذرت می خواهم،  
فروتن هستم.

آن جا که دردها به ما فشار می‌آوردند  
و ما به عنوان من ذهنی از طریق این  
دردها می‌جوشیم، اگر متوجه نشویم که  
این دردها درد من ذهنی است و از این  
برخاسته که ما زندگی را، خداوند را به  
مرکزمان نیاورده‌ایم، در این صورت ما  
طلب صادقانه نداریم.

اگر در این لحظه  
ابدی ساکن شویم  
اندازهٔ ما بی‌نهایت  
می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۹۰۵

طلب صادقانه خیلی چیز

شگفت‌انگیزی است، این‌که انسان در  
طلبش صمیمی باشد، ته دلش منافق  
نباشد.

من ذهنی ما را مجبور می‌کند منافق  
 بشویم. یک چیزی می‌گوییم، در  
 مرکزمان چیز دیگری هستیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۵



اگر ذہنمان را  
ساکت کنیم،  
زندگی می داند  
نیاز ما چیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۰۵

The background of the image is a photograph of a sunset or sunrise over a body of water. The sky is filled with warm orange and yellow hues, transitioning into a darker blue at the bottom. A small, dark silhouette of a boat is visible on the horizon.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)